

محیی بن امام موسی کاظم علیه السلام در روایات خود گفته است

مسجد ابن سنیان بن عبد الملک مروان علیه السلام

شبیبه نامه

امام زاده واجب التعظیم

حضرت محمد تقی علیه السلام

مدفون در رودهن

امام بزرگ
بزرگ
سیاه پوست
برای
کسب نگاه آباد
برای
ما
برکت
ما
ما

سروده اصغر شیر محمدی

با مقدمه دکتر جابر عناصری، استاد تعزیه شناسی و شبیه خوانی

مقدمه:

در طی زمان، سپری شدن لحظات زندگی انسان ها، همواره با سوز و سوگ همراه بوده است. در این قلمرو میدان وسیع سوگ و سوگواری و سوگواری و به ماتم نشینی - تو گویی - تذکار و یادآوری همان نکته برجسته حرمان و غم گمگشتگی انسان از نیستان ازلی است و ماتمزدگان عرصه بیت الحزن ها - همیشه ایام - به تطبیق زندگی خود با کهن سرمشق های حیطة جانبازی پرداخته و به گفتار و رفتار و به حزن و اندوه، ماتم سرای صحنه ماتمکده ها شده اند.

در این طریق، توصیف ماجرای دلباختگی و سربازی گزیده مردان و زنان مجسم در قاب آینه علمداری و از جان گذشتگی و پیمانہ نوشتن زهر بلای گذاران و مکاران دل سپرده به فرجام دنیوی و اجر مادی و منصب و مقام صوری، نیازمند اشراق و تسلط به حوادث زندگی این سرمشقان سالک طریقت عشق و حقیقت است تا در قالب سخنوری و لطافتی و بازگویی لحظه به لحظه حیات پروقار اما عجین گشته با سوگ و الم بزرگواران را در قالب نظم و به ویژه نثر بازگو کنند.

مسلماً، عرصه تاخت و تاز چابک سواران هنگامه گو، تماشایی تر و غم آواز و ضرب آهنگ و خشم آهنگ شخصیت های موافق و مخالف حاضر در صحنه، گیرا تر و همراهی وزن و ردیف و قافیه، در عرصه کلام با شرح احوالات جان باختگان میدان بلا هیجان آور است. علی الخصوص شاعر در مقام وقایع نگار ماجرا، هم باید لطافت گفتاری را در نظر بگیرد و هم ملاحظت احساس و عاطفه را عیان سازد. مخصوصاً آنجا که از رخسار این غمنامه ها کمتر پرده برداشته شده، شاعر سرودن

صحنه ها را، مد نظر قرار دادم، البته می دانم که صد نکته غیر حسن نباید که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود اما قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز و برای حد تقریر است شرح آرزومندی ضمن قدردانی و تشکر از استاد گرانمایه، جناب آقای دکتر جابر عناصری برای نگارش مقدمه، همکاری و راهنمایی های ارزنده ایشان و قدردانی از آقای اسماعیل حاجی آخوندی، برای مطالعه و ارائه نظر در این خصوص، این شبیه نامه را به ساحت مقدس امام زاده محمد تقی (ع) تقدیم می کنم. همچنین خود را بی نیاز از نظرهای شما نمی دانم. بسیار خوشوقت می شوم، هرگاه که شبیه نامه امام زاده محمد تقی (ع) به سکوی تعزیه خوانی رود، من نیز تعزیه نشین (بیننده) آن باشم. بارالها به حق پیغمبر

به علی آن کننده خیبر ده عطیه به شاعر و کاتب رحمت را ایا رب و صاحب

اصغر شیر محمدی

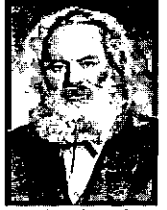
این مصیبت چون ندارد انتها هرچه گویم، گفته ام از ابتدا

پیشگفتار:

داشتیم «فرد» های تعزیه رودهن را رونویسی می کردم. ناگهان ذهنم متوجه امام زاده محمد تقی (ع) - مدفون در رودهن - شد: «آیا می توانم تعزیه این امام زاده واجب التعظیم را بسرایم؟» با ترس و نگرانی قلم را بر کاغذ چرخاندم:

«بارالها، من رضایم راضی ام بر آن تو... چشمه عشق از عمق روحم می جوشید، کلمات به صورتی موزون، در کنار هم قرار می گرفت - خود تعزیه خوان بودم و هستم - پس می سرودم و می خواندم.

سال ها پیش، آن هنگام که در پی هویتم، هر نقطه و نکته تاریخی رودهن را می کاویدم، در کتابی خطی؛ به زندگی و پیشینه امام زاده محمد تقی (ع) هم نگاهی انداخته بودم. تصویر آن - کتاب خطی ای که از اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان گرفته بودم - مقابل چشمانم بود؛ اساس موضوع شبیه نامه امام زاده محمد تقی (ع) را بر پایه مطالب این کتاب استوار کردم، اما از شیوه ها و سنت های شبیه خوانی نیز بر آن افزودم؛ آن چنان که منافی اصل واقعیت و اصول تعزیه خوانی نباشد، به جهت آنکه این مجلس تعزیه، در صورت اجرا، دچار یکنواختی و ملال آوری نشود، تغییر سریع، اما منطقی



دکتر جابر عناصری

سار مجالس غریبه و مهجور را وظیفه خود می‌داند تا در کنار نسخ بارها سروده شده از سوی شاعران متعدد و با عطف نظر به موضوع خاص، اینک زمینه و مجلسی جدید بیافریند و سرودن شبیه‌نامه، با الهام از سبک و سیاق شبیه‌نامه‌سرایان، به ابداع و ابتکار دلنشین دست یابد.

سراینده شبیه‌نامه امامزاده محمدتقی (مدفن رودهن)، یعنی آقای اصغر شیرمحمدی، به سلاص و بی‌ریایی و صرفاً با تکیه به ظرایف دقیق ایمانی و احساسی، یادگاری موجه و برانهای دلپسند در قلمرو شبیه‌نامه‌سرای آماده رده است.

گواهی می‌دهیم که در چهارچوب پژوهش فانگر، برگزیدن موضوع بکر، همواره، مورد توجه از اهم مسائل تحقیقی است. این شبیه‌نامه نیز این نکته‌سنجی سود برده و مجلسی جدید آسته شده تا مستمعان و ناظران کلام و رفتار شبیه‌خوانان، از متن شبیه‌نامه‌ای نوین، مستفیض مستفید شوند.

تسلط سراینده شبیه‌نامه بر شناخت وقایع، حقیق، مورد تحسین است و درخور التفات. رجند گاهی طولانی بودن مکالمه‌ها و تک‌گویی از مدت شبیه‌خوانان - برای شنوندگان و ناظران در مجلس، حوصله افزون تری می‌طلبد، با توضیح و توصیف دقیق حوادث، موجب چنین داشت و ارائه وقایع گردیده است. و می‌توان من اجرا نسبت به تعدیل مصرع‌ها و ابیات نام کرد. من شخصاً به دلیل مطالعه دائمی نسخ شبیه‌خوانی و آگاهی از تعدد نسخه‌ها، سعی آقای صفر شیرمحمدی را مد نظر دارم و می‌دانم که حماات فراوان در تنظیم و تحریر این شبیه‌نامه تحمل شده‌اند.

نهایت اینکه هر قدم مثبتی جهت حفظ و بهداشت روش‌های مرضیه شبیه‌خوانی، گامی است در راه اشاعه این هنر مقدس و باز نمودن چچ انسان از آدم تا بنی‌ادم.

مسلم است که برداشتن گام‌های آغازین در ک راه پرخطر ممکن است با لغزش‌هایی توأم شد که اظهار نظر صاحب‌دلان پس از قرائت رؤیت این مجلس، راهگشای مفیدی برای راینده خواهد بود.

اشاره می‌کنم که خوانندگان ارجمند صرف طالب مندرج در این شبیه‌نامه را ملاک نهایی ارایی این مجلس محسوب نفرمایند. ضمن اجرا، توجه به ادای کلام و هماهنگی آن با موسیقی تلون رنگ‌ها در لباس‌ها و جلوه‌گری عواطف احساسات شبیه‌خوانان و برقرار کردن رابطه مدلی با مخاطبان، نتیجه نهایی، حاصل خواهد شد.

من برای این سراینده ارجمند و کاتب شبیه‌نامه امامزاده محمدتقی، آرزوی موفقیت در ادامه

بازسرای مجلس دیگر تعزیه را از درگاه خدای آفریننده صحنه لم یزلی سور و سوگ خواستارم.
جابر عناصری
(تهران، سوم دی‌ماه یکهزار و سیصد و هشتاد و پنج شمسی)

فهرست اسامی شبیه‌خوانان:
(فرد)های موافق:

۱. حضرت رسول (ص) غایب
۲. حضرت امام رضا (ع)
۳. حضرت امامزاده محمدتقی (ع)
۴. حضرت امامزاده هادی (ع)
۵. حضرت امامزاده ابراهیم (ع)
۶. قاصد
۷. مؤذن
۸. اباضلت
۹. غسال

(فرد)های مخالف:

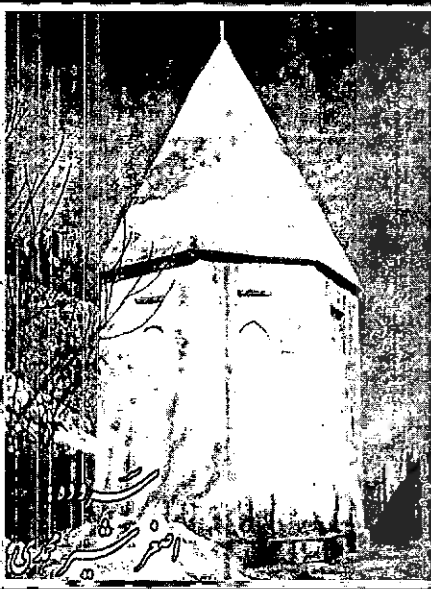
۱. مأمون
۲. غلام مأمون
۳. جاسوس
۴. حسنک صباح قزوینی
۵. شبایی ربی
۶. سیاه‌کوش سمنانی
۷. سهراب ابن سفین ابن عبدالملک مروان، قاتل امامزاده محمدتقی (ع)

قاصدی خوانم امین تا جانب شهر نبی گوید او از حال من بر امت و آل علی قاصد ای قاصد بیا یک دم به یاری در برم نامه‌ام بفرست بر یاران محزون از غم نامه‌ام باشد سراسر شرح حال و اتفاق می‌رسان آن را به سرعت با غرور و اشتیاق قاصد:

که ای امام رضا من فدای آن رقت به نون و والقلم حق فدای آن قلمت دعا نما تو برایم به حق خالق جان که تا ادا بنمایم وظیفه را به چسان امام رضا:

برو ای قاصد محزون سوی شهر و دیار من بده تو نامه‌ام را در مدینه نزد یار من برو بادا خدا پشت و پناهت ای نکونیناد دعای سینهریشان دو عالم حرز راحت باد قاصد:

نامه سلطان خوبان می‌برم بر مدینه شرح هجران می‌برم



نیست در عالم خدایی جز خداوند رحیم نیست معبودی جز آن قادر حی و حکیم می‌روم ای حی سبحان و عظیم جانب شهر مدینه ای رحیم نامه مولا علی موسی‌الرضا می‌برم سوی مدینه ای خدا نیست حافظ بر کسی غیر از خدا بر من ای رب‌العظیم یاری نما مؤذن:

(اذان گوید)
قاصد:
خدایا آفتاب آمد دوباره نور پیدا شد اذان آید به گوشم گویا حاجت مهیا شد

باید تا که خوانم من نمازم را در این صحرا
که شکر خالق یکتا به این حاجت پذیرا شد
(بعد از نماز)

کجایی ای رضای من بدان بر عهد خود هستم
رساندم نامهات را در مدینه من به پا هستم
به امید دعاهاى تو ای مولای مظلومان
روم اندر میان خلق و خوانم نامهات الان
محمدتقی:

ای خداوند کریم ای باعث روز شمار
یا اله العالمین ای خالق لیل و نهار
ای که باشد نام تو پاک از بیان کافران
ای که باشی در دو عالم ملجأ درمندگان
صانع دیان و دین ای شهریار کامکار
ماندهام در غربت روی رضا با حال زار
در کنار گنبد جدم رسول عالمین
دارم اندر حسرت وصل رضا حالی غمین
ای خدا کن چاره‌ای بینم دمی من روی او
هست اندر دل مرادم دیده محبوب او
ای خدا حاجت روا کن مصلحت بنما عیان
یا علی موسی‌الرضا از دوریات دارم فغان
هادی:

الهی ای خدای من خدای بی‌نیاز من
تویی راحم تویی ارحم خدای دلنواز من
به ره‌گم کردگان کوی حق نوری و مأوایی
بر من نازنین ربم چراغ و نور دل‌هایی
علی موسی‌الرضا اندر بلاد طوس بس تنهاست
غریب جد خود باشد تو با او بی نه او تنهاست
ولیکن شوق وصل او زند بر قلب من آتش
میسر کن وصال او منه بر قلب من داغش
قاصد:

ای شما اهل مدینه از صغیر و از کبیر
ای که باشید از نسب بر رتبه کوثر بصیر
ای ولایت‌پیشگان حضرت ختم‌المبین
ای شما اولاد مولان امیرالمؤمنین
قاصدم من آمدم از شهر طوس
تحفه‌ای آورده‌ام از شهر طوس
ای ولایت‌پیشگان این نامه از مولا رضاست
خوانم اینک بر شما این نامه از بهر شمانست
(نامه را باز می‌کند، نمی‌خواند؛ گریه می‌کند)
محمدتقی:

چرا ای قاصد نالان نخوانی نامه را بر ما
چرا گریانی ای قاصد بیان کن شرح هجران را
ایا قاصد بیان کن نامه مولا بلا تأخیر
بکن تعجیل قادر دل کند نور خدا تأثیر
قاصد:

ای وارثان دین نبی شرح نامه مختصر است
رضا به فتنه مأمون فتناده در خطر است
نوشته آنکه بدانید زادگان امام
که شب به تیغ و سپر، در کمین آن سحر است
محمدتقی:

ای او مصیبت ای فغان
هادی:

ای دادوبیداد ای امان
محمدتقی:
الله فغان از جور کین
هادی:

امداد خیر المرسلین
محمدتقی:
دنیا به هجران آمده
هادی:

مولا به افغان آمده
محمدتقی:
ای دادوبیداد الامان
هادی:

یا صاحب‌العالم فغان
محمدتقی:
تنها بمانده در بلا
هادی:

چون یوسف کربلا
محمدتقی:

هل من ناصر از دوباره باز آمد شد
جاری ز طوس و ز لب مولا شد
ای وارثان دین رسول و نبی مدد
ای وارثان خون حسین علی مدد

رفته رضا به طوس و تا کربلا حسین
بر گو کجاست قاسم گلگون قبا حسین
مولایمان غریب و بی‌کس و تنهاست یاوران
باید رویم سوی وی از خرد و از کلان
ابراهیم:

باید این خیل و حشم را رهبری برنا بود
از مدینه تا به ایران ظلم بی‌پروا بود
بر دوازده هزار و ششصد و اندی نفر
رهبری باید بسی غرا و بس دانا بود
هادی:

باید اینک رفت بر سوی حرم بهتر بود
اندر آن ماوا رسول‌الله هم رهبر بود
ما همه یکیک سلام و تهنیت بر او کنیم
هر که را پاسخ بیاید از نبی رهبر بود
محمدتقی:

السلام علیک یا رسول‌الله
ابراهیم:
السلام علیک یا حج‌الله

هادی:
السلام علیک یا جدا یا نبی اله
رسول غایب:
و علیکم السلام یا ذریتی و یا ولدی
یا ابراهیم

ابراهیم:
جان من قربان تو ای جد والاقتدار
رهبرم بنموده‌ای بر نسل خود ای کامکار
یاری‌ام بنما به یاری علی موسی‌الرضا
تا که گردم بر حریمش رهسپار و جان‌نثار
محمدتقی:

وقت بیعت آمد و فصل شهادت باز شد

راه رحمت این زمان بر سوی ما آغاز شد
جملگی بیعت نمایند رهبر و میر سپاه
موسم دلدادگی بر عاشقان دمساز شد
تعدادی از امام‌زادگان:

می‌کنم بیعت تو شاهد باش در روز جزا
خالق واحد تویی ای کردگار ماسوا
ابراهیم:

خدایا رهبرم کردی بر این خیل نبی‌اصلان
که باید راحم گردی بر این درد و بر این افغان
خدا از جد من تا این زمان مظلوم و غمناک‌اند
به دست قوم بی‌دینان بدآیین ناپاک‌اند
خدایا خون ما ریزند گه در کربلا گه طوس
الهی داد ما بستان از این قوم دغا در طوس
الهی ذکر و هم فکر دلم دائم خودت باشی
خوران بر من تو فیض آن شهادت گر رضا باشی
لباس عزم پوشیدم شدم آماده ای غفار
به روز واقعه بستانم از قوم عدو اقرار
هادی:

بر رهید ای راهبان کوی دوست
چون وداع اهل بیت و یار و دوست
خوش بود اینک شما نیت کنید
بر وداع دوستان همت کنید
محمدتقی:

ای اهل وفا وعده دیدار سر آمد
مرغ دل من باز به پرواز درآمد
باید که رویم سوی رضا آن مه تابان
کاین امر حبیب است نشود روی بگردان
هادی، ابراهیم، محمدتقی:

جدایی در بر ما سخت باشد
ولی این سرنوشت و بخت باشد
جدایی سهل باشد از غریبی
الهی هیچ‌کس تنها نبینی
ابراهیم:

دوستان هم‌همه آید که وقت سفر است
موسم دلبری و دلبری از قوم دد است
هادی:

می‌رسد حال به گوشم ز سما بانگ رحیل
باید آنک بیرم حربه بر این قوم بخیل
محمدتقی:

به اشک چشم رضا و به غربتش صلوات
به حکمت علوی، عزت نبی صلوات
ابراهیم:

زنید طبل و دهل ای گروه طبیلان
بیاید آنکه رویم اینک از همین سامان
جاسوس:

سخت شور محشری اندر مدینه پا شده
گوییا مأمون دون اندر زمان رسوا شده
گر همین خیل و حشم وارد شود بر شهر طوس
کاخ دولت خم شود خاکش رود بر آب‌نوس
باید اینک مطلع سازم من از این واقعه
بلکه گیرم خلعتی ز عباسیان بی‌واهمه
می‌روم تندی و چالاک این زمان بر سوی طوس

طالع گردانمی مأمون دون در پای بوس
مأمون:

نم مأمون امیرالمؤمنین اندر جهان دون
ود خنگ خلافت مرکب از آن من ملعون
اقبال رضا باشم همیشه در فغان، اکنون
عه سازم ای دریغ و آه، زین اقبال نامیوم
جو ریزم خون او را عرش از هم واژگون گردد
ریزم گر، شکوه من به عالم سرنگون گردد
وال و درد بر بنیاد تو ای بخت و اقبال
هی دولتتم را تیره کن اما نما شادم
ناسوس:

سلامم بر تو بادا ای غلام بدشعار دون
هان دارم به نزد خود یکی پیغام بدمضمون
خواهم دیدن مأمون که گویم سر نامیوم
نهایت کن حمایت کن که گیرم من قرار اکنون
ه این حد می کنم آگه تو را از چند هم از چون
نه آیم از مدینه با دو صد افسون سوی مأمون
سلام مأمون:

ه فرمان خلیفه شد مدینه شهر پراخبار
رار از پیش صادر شد مکن سستی قدم بگذار
علیفه آمده این مرد از سوی مدینه در برت اکنون
بیامی دارد او مکتون به مضمون است نامیوم
مأمون:

یان کن مرد جاسوس این زمان سر گرانتر را
گیر از من تو خلعت و آن زمان پی گیر راهت را
ناسوس:

مهای آمده از سوی رضا بر حرم پاک نبی
که نزدش برونند از گل و از خاک نبی
و بدان آنکه سراسر همه اولاد علی
ر رهاند بر سرت آیند نه خفی بلکه جلی
ی خلیفه اگر ایشان برسندت بر سر
بی شود واقعه خیر دوم دیگر
مأمون:

یک سری فاش کردی بر من ای مردود دون
بیر از من خلعتت را زودتر می شو بیرون
ناسوس:

نه خوش خلعت بود از تو ای مأمون بداختر
ندا عزت دهد بر عمر و کاخ و دولت و دفتر
مأمون:

باور ای غلام این دم برایم یک قلمدانی
ه تا انشا نمایم سوی یاران راز پنهانی
لام مأمون:

گیر از من امیرا این قلمدان سلیمانی
گارش کن تو فرمانت که باشد حکم سلطانی
مأمون:

سلامم بر شماها، ای سه تن یاران سلطانی
و ای صباح قزوینی، شبایی هم تو سمنانی
ناید این سخن البته ای یاران بی ایمان
ه آنبوهی ز اولاد ائمه سوی این سامان
راد خود نموده قصد ملک طوس بر رأیند
ه یاری علی موسی الرضاند رشتاب و سخت پابندند
ثر ایشان رسند اندر دیار طوس ای یاران

خلافت می شود ساقط در این سامان از این عنوان
ناید یک تن از ایشان قدم در طوس بگذارد
وگر نه خشم من عمر شما در طوس بگذارد
بباید راه ایشان را ببندید ای ستمکاران
نهال عمر ایشان را بکارید اندر این سامان
غلام من بیا یک دم به نزدم لیک بی تأخیر
بگیر از من تو این مکتوبه و فرمان نما تأثیر
غلام مأمون:

به فرمانت ای شاه جهان گیران بدآیین
رسانم نامهات را من بلا تأخیر ای بی دین
مأمون:

ایا شیطان صفت فکرم سیاست کردهای ذکرم
به قصد قدرت و مکتب به هر راهی بود فکرم
بکشتم من برادر را زتم تکیه خلافت را
زدم تکیه خلافت را بدیدم قدرت مولا
رضا آن در بی همتا ولی و والی و والا

کشاندم از مدینه سوی طوس و کردمش اول
به آن امید بستم دل که او سازم همی رسوا
بگویم اینکه گوید من امامم بر همه اصحاب
خلافت بهر چه کرده قبول از من ای احباب
ولی من بس غلط کردم که او را همدمدم کردم
چه ظلم و بد جفا کردم خودم کردم به خود کردم

بیمین هست یارا و یسارم هست مال او
ولی دل های مردم هست یا روحم نوای او
سیاست هرچه کردم من بشد بر رتبه اش افزون
بباید کشتنش این دم همین اکنون من مأمون

بریزم سم زهر آگین درون جام بدآیین
خوراتم حضرت او را به صد زاری من بی دین
بخوان او را غلام من بخوادم دیدنش این دم
بگو آید به نزد من به هر شکلی ولی این دم
غلام مأمون:

به فرمانت روم این دم خلیفه جانب آن شیر
رسانم من پیامت را به فرمانت بلا تأخیر
امام رضا:

نمایم حمد تو ای خالق و مشکل گشای من
که تو رب منی ای نازنین رعنا خدای من
شوم من مات و میهوت جمال بی مثال تو
که من عبدم به روز و شب خدای رهنمای من
تویی معبود و هم دانای حال این حزین ای رب

بخوادم دیدنت هر دم خدای دلگشای من
که فرزندم بمانده در مدینه بی انیس و یار
رسان او را به وقت وصلت ای زیبا خدای من
بدانم چون تو دانی تادم دیگر شهید قوم کین کردم
الهی اتمم را عفو کن یا رب خدای من
روم در سجدهات اکنون به شوق وصل نیکویت
الهی ای رب زیبا و هم نیکولقای من
الا یارب الا یارب الا یارب

غلام مأمون:

گشا در را به روی من ای فخر رب دادار
که دارم من پیامی از خلیفه سویت ای غم خوار
امام رضا:

بیا داخل غلام و قاصد مأمون
بدانم من پیامت را ولی انشا نما اکنون
غلام مأمون:

این بود فرمان مأمون دغا فخر زمان
زودتر بشتایی ای آقا نزدش این زمان
امام رضا:

تأمل کن ببیندازم عبای جد خود بر دوش
بیایم همرهت سوی خلیفه بی جهت مخروش
غلام مأمون:

بر تو بادا ای خلیفه صد سلام و صد درود
بیش بادا عمر تو ای شاه دین با وجود

آمده این دم برت مولا علی موسی الرضا
امر فرما تا چه سازم ای شه نیکولقا
مأمون:

خود می روم به سویش رویم کنم به رویش
زهری دهم به کامش با زور تیغ برا
سلامم بر تو بادا ای پسر عم و حبیب من

نشین یک دم کنار من شنو دردم طیب من
بیاور ای غلام اینک همان جام نکوآیین
به جا آور تو آیین پذیرایی ای بی دین

الا فرزند پیغمبر به قربان وفای تو
دو صد مأمون فدای حکمت و روح و لوای تو
همین جام نکوآیین سیمین رو که می بینی

بباید اندر او آب انار ترد و شیرینی
بنوش از آنکه غم را می رباید از تن و از سر
بنوش از آنکه من گویم ز حال خوش تر و بهتر
امام رضا:

ندارم میل بر آب انار ای ظالم بدکیش
بدانم راز زهرت را در این جام ای به دل صد ریش
مأمون:

بدان ای زاده زهرا به میل تو نه کار آید
تو دانی و خدا داند که عمر تو به سر آمد
بباید ای غلامان خبیث زشت بنیادم
کشید این لحظه بر روی رضا تیغ گهربارم

خوری گر جام زهر من شهید و سرنگون گردی
وگر نه تیغ آتش بار من را رهنمون گردی
به اجدادم به اسلاقم به شیطان نکوجاهم
نخواهم زنده برگردی از این وادی خون بارم
امام رضا:

ای خداوند کریم و چاره ساز
وقت وصلت آمده ای غم نواز
بین که اجبارم کنند این قوم بی دین ای خدا
می خورم این جام زهر آگین فدایت ای خدا

بسم الله الرحمن الرحیم
انا لله و انا الیه راجعون
(بر می گردد به خانه)

ای اباصلت حزین ای یار من
کار من اتمام گشت آخر رسیده کار من
دان اباصلت آنکه مأمون دغا
کرده اجبارم به خوردن از جفا

این خبر را بعد من بر اتمم اعلام کن
بعد در خاکم کن و جان در ره اسلام کن



بعد من بر اتمت این را بکن اعلام جار
اینکه فرزندم بود مولای امت برقرار
روم ز شوق کتون در بر رسول الله
اقول و اشهد ان لا اله الا الله
اباصلت:
عزیزان داد و بیداد از غریبی
که صد آه و دو صد داد از غریبی
الا ای خلق اسلام و مسلمان
رضا را کشته است مأمون دوران
تن پاکش بیاید خاک گردد
که روحش جانب افلاک گردد
نوحه:

(تابوت می آورند، شبیه امام رضا(ع) خود مقابل
تابوت راه می رود و نوحه خوانی می کند)
ای رضا جانم جان ما فدای تو
جان ما فدای آن روی همچو ماه تو
ای دو صد فغان و آه اینکه کشته شد مولا
از جفای این مأمون این خلیفه اعدا
ای رضا جانم جان ما فدای تو
جان ما فدای آن طفل بی پناه تو
(صحنه شهادت امام رضا(ع) تمام می شود، همه از
صحنه خارج می شوند، امامزادگان وارد می شوند)

محمدتقی:

ای امام هشتمین ای نور چشم مصطفی
وی سرور قلب و جان هر دل بی اقربا
ابراهیم:

آیم این دم در برت ای زاده خیرالنسا
کن دعا بر حال ما، ماه دل فخر دو جا
هادی:

ای امام هشتمین وصل تو بر ما شد طلب
ای صد افسوس و فغان اندر خیال و در تعب
ابراهیم:

نزدیک شد وصال و فراقش تمام شد
ای همراهن به دیده من یک پیام شد
در دور دست آنچه ز ایران هست عیان
نامیده اند سارقمش اهل این مکان
محمدتقی:

به نور چشم محمد حضرت رضا صلوات
هادی:

به احترام و جلال محمدی صلوات
(از صحنه خارج می شوند. مخالفان وارد می شوند)
شبای ری:

ای لشکر گزیده من ای موالیان
ای اسپه خلیفه من ای دلاوران
دانید و بشنوید که آل علی کنون
خواهند بگذرند از این وادی جنون
اما پیام آمده از میر مؤمنان
بر ترک این عمل زشت همچنان
باید شویم منقطع راه اولیا
مأمون شود بر این عمل دون بسی رضا
برزن تو مطربا همه طبل و نقاره را
افکن تو شورشی ز زمین در پس سما
صبح قزوینی:

آمده فرمان ز مأمون دغا بر سوی ما
حکم او جاری است ورنه تیغ باشد روی ما
اینکه راه جمله اصحاب علی را سد کنیم
خون به دل زهرای اطهر جملگی ما بد کنیم
من امیرم بر دیار و ملک ایرانی کنون
می کنم لبریز خون این وادی دارالجنون
من نه بگذارم که اولاد امیرالمؤمنین
پای بگذارند در کاخ خلافت زین زمین
آه ای خنیاگرامم دف زنید
طبل با کوس گران بر کف زنید
سیاه کوش سمنانی:

اکنون روم اندر سفر حکم خلیفه بدسیر
باید که راه طوس را بندیم یک سر، سر به سر
باید ز مولازادگان یک تن نماند در میان
مقطوع گردد راهشان با نیزه یا گرز گران
طبال برزن طبل را با شور و حال نینوا
بربطزان و دف زنان با غرش کوس از قفا
السلام ای میر و میران سپاه شاه گردون اقتدار
از چه رو غم بر دل آوردید و دل باشد فکار
می ندانید مانده از اسلاف یک رسمی به جا
وآنکه در هر جنگ فرزند رسول مصطفی

می به جا و خم به جا و ساغر سیمین به جا
حالیا تو می بیاور ساقی گلگون قبا
جام زرین پر نما از می، تو از ما دل ربا
شبای ری:

ساقی سیمین بناگوش حزین و کامکار
کم نما شورش نه این دم بل دمام می بیار
جام شیرین پر نما از آن می اهل ختن
پس تو ای صباح قزوینی ز بزم آور سخن
مطربا ساغر بیاور شور شیرین ساز کن
نغمه از افشاری آور بعد از آن بس ناز کن
صبح قزوینی:

می خورم آتش بیندازم به جان اهل دین
خون ایشان است در این ساغر ای اهل یقین
می خورید از آنکه مأمون را خلافت واقفید
از امیران سپاه و از دلیری و اهמיד
ای امیران سپاه شاه مأمون خرمید
می خورید الان الا تا به آخر می خورید
ساقیا پر کن ز می تو جام مینارنگ را
مطربا در شورش آور طبل و کوس و زنگ را
محمدتقی:

هر دم به مدینه مصطفی را صلوات
هادی:

بر کشته تیغ کین علی را صلوات
ابراهیم:

ملک عرب تمام شد ای نور دیدگان
پیغام می دهد ز لشکری از دور دیدگان
گیرم به نام صلح از احوالشان. خبر
آیید هرهم همگی جمله پشت سر
السلام ای حارسان ملک ایران ای شهان
می رسیم ما از مدینه سوی ایران این زمان
ما ز اولاد امیرالمؤمنین باشیم عیان
می رویم در نزد مولامان رضا فخر زمان
سیاه کوش سمنانی:

ای جوان خوش کلام خوب روی مهلقا
شبای ری:

تو بشو آگه ز فرمان خلیفه برملا
صبح قزوینی:

حکم گشته از خلیفه شاه مأمون این زمان
سیاه کوش سمنانی:

منقطع سازیم ره، ای جمله مولازادگان
شبای ری:

گر کنید اصرار بر حرف و نظر یا رأیتان
سیاه کوش قزوینی:

تیغها گردد هویدا رأس نیزه رأستان
ابراهیم:

ای قوم جفاجوی خطاکار بدانید
ما آل رسولیم به هر کار بدانید
در مکتب ما خون حسینی همه پیداست
یاری به رضا، شاه غریبان، هدف ماست
ما را به هدف هیچ خلل راه نباشد
این سلسله را شوق شهادت صله باشد

ای خداوندا روم این راه را با صد فسوس
تا شوم بر مقتل موسی الرضا من پای یوس
سهراب:

می روم با حکم مأمون دغا در جست و جو
تا که جان بگیرم ز اولاد علی بی گفت و گو
گر کنم اجرای حکم آن امیر محترم
خلعت از زر می ستانم جای من گردد نکو
محمدتقی:

ای اله العالمین این ره که باشد پیش رو
رودهن نامش بود زیبا و سر تا سر نکو
می روم از رودهن سوی علی موسی الرضا
تا که گرد مقتلش گریم نمایم گفت و گو
سهراب:

ای بخت خلیفه بکن الحال تو یاری
مقصود چرا گشته به من از همه عاری
اندر طلب وصل یکی ز آن همه اولاد پیمبر
ناکام نمانم به هدف ای شه عالی
محمدتقی:

خداوندا غمی دیرینه دارم
غم وصل رضا در سینه دارم
خروج از گنبد الخضر نمودم
به دل وصل رضا ساکن نمودم
مدینه اهل بیتم انتظار است
ز دوری تقی در اضطراب است
نه وصل روی یار آمد به فالم
به وصل روی مادر دل ندارم
خداوندا غم از حد فزون شد
به چشم چشم ساری لاله گون شد
خوش است اینک برای استراحت
نمایم در کنارش من فراق
چه آبی وه چه آب خوش گواری
که بر حال حسین آید به زاری
حسین زار من اندر بلا شد
علی موسی الرضا غربت عطا شد
بنالم روز و شب من زین مصیبت
مصیبت و امصیبت و امصیبت
سهراب:

می رسد بر چشم من آبی و مردی ملتعب
صوت غم بارش به گوشم می دهد هر دم تعب
شاید اما این حزین و این غمین و دل فکار
از بی جنگ آمده اینجا و هست اندر فرار
باید اینک با درایت همدمش گردم همی
پرسم از احوال زارش ممتحن گردم دمی
بلافاصله:

خوش گووارا آب و هامونی است ای مرد حزین
محمدتقی:

شد حسینم کشته از بهرش به صد آه قرین
سهراب:

از چه رو نالی و گریه در کنار چشمه سار

محمدتقی:

شوق دیدار رضا دارم ولی ای صد فکار
سهراب:

از کجا آبی به من برگو تو ای زار و غریب
محمدتقی:

از مدینه شهر پیغمبر ایا مرد غریب
سهراب:

گو تو از نام و نسب بر من الا ای دل حزین
محمدتقی:

باشم از اولاد نور هفتمین ای دل غمین
سهراب:

هیچ دانی مقصد و مطلوب من ای دل فکار
محمدتقی:

یا تو در جنگی، یا از جور کین اندر فرار
سهراب:

من خودم از اهل جورم جان تو صید من است
محمدتقی:

ای جفا گستر شهادت دان که آیین من است
سهراب:

ای تقی هستی تو از اولاد زهرا و جلالت شأن توست
لیک می دان خلعت مأمون وزر هایش مرا در آرزوست
می ستانم جانت ای فرزند خیر المرسلین
می روم آن گه سوی مأمون و خلعت ای غمین
محمدتقی:

ای لعین بن لعین ای کافر مردود دون
ای که گشتی از طریق مرتضی اینک برون
از مدینه تا به ملک طوس باشم در فراق
وصل یاران و شهادت باشدم بس اشتیاق
می نمایم حرب و جنگ بر تو لعین بی حیا
یا شهادت یا سعادت می شوم فخر دو جا
بود مقصودم نمایم یاری موسی الرضا
وصل او شاید شود بر من عطا روز جزا
هر که باشد از محبان علی موسی الرضا
سر دهد بانگ علی مولا مدد با صد نوا
هم رضا باشد حسین و هم حسین باشد رضا
بر کشید یاران ز جان بانگ حسینی بر ملا
سهراب:

تیغ کین من می زرم بر پیکرت ای دل غمین
تا رسی تو بر شهادت من رسم بر تخت و زین
محمدتقی:

من ندارم اندر این عالم فغانی ای خدا
آرزویم بود باشم در صف کربلا
شد به من قسمت که اندر وصل اولاد حسین
بر ره موسی الرضا باشم شهید ای ماه عین
اهل بیتم منتظر اندر مدینه مانده اند
مشهدم شد رودهن آنان که در ره مانده اند
من غریبم کس ندارم همدمی ای ذوالجلال
می رسان بر اهل بیتم یک دمی صبر و قرار

سهراب:

می زرم من تیغ کین را از قفا بر پیکرت
می ستانم جان ز تو گرید به حالت مادرت
محمدتقی:

بارالها به حق پیغمبر
به علی آن کنبده خیر

ده عطیه به «صغر» ۳ نائب
رحمت را ایا رب و صاحب

روم ز شوق کنون جانب رسول الله
اقول اشهد ان لا اله الا الله

سهراب:

من که نام هست سهراب و پدر سفین باشد این عیان
جد من باشد به نام عبدالملک مروان بدان
قاتلم بر زاده زهرا به صد آه و فسوس
می رسانم مزدهاش را زین زمین بر ملک طوس
می روم با صد شتاب این لحظه بر سوی امیر
تا که گیرم خلعت و باشم به دنیا دستگیر
غَسَّال:

ای چرخ دورنگی تو عجب قائله داری
مظلوم کشی بس که به دل جاهله داری
مأمون دغا زهر جفا داد به مولا
گردید رضا از تعب زهر به عقبا
باید که روم در دل این کوه و خرابات
گویم همه کس را ز غم دار مکافات
مقتول عدو گشتی و مشهود خدایت
ای جان همه در طلب روی چو ماهت
مولای زمان ای سبب فخر دو عالم
در ماتم تو ای شه ذی شان چو نالم
مظلوم زمان ای شه مظلوم رضا جان
جانم به فدایت شه مظلوم رضاجان
ای جان و دلم بر تو فدا شاه غریبان
گردیده دلم در طلب وصل تو حیران
ای عزیزان در مکان اینک غریبی مرده است
بی نصیبی در ره موسی الرضا گردیده است
باید اینک در زمین خاکش کنیم
جان، نثار عشق دلدارش کنیم
ز آنکه از اولاد ختم المرسلین
باشد و فخرش بود بر این زمین
لیکن ای حصار مجلس ای بهان
لغت حق بر عدو اندر جهان

پی نوشت:

۱. برای آگاهی از تاریخ رودهن به کتاب تعزینامه، تألیف این جانب، از انتشارات آوای نور، مراجعه نمایید.
۲. تصویر آن قسمت از کتاب را که مربوط به امام زاده محمدتقی (ع) است در صفحه های بعد مشاهده نمایید.
۳. منظور نام سراینده این مجلس شبیه خوانی است. (تعزینامه امام زاده محمدتقی (ع)).

آشناقی می
 حسین بن امام موسی کاظم علیه السلام در ولایت دومین است
 سیدان بن سیدان بن عبد الملک مولی علی بن ابی طالب

زاده کان نام آن حضرت بر سر نهج است او یک سینه پناه
 ابراهیم گفت ای برادران ما یک بزرگی باید که خلیف و امام
 نوازند مردم نگاه امام زاده صفای گفت گوی جانم برادران
 ما را برو که جد بزرگوار خود محمد مصطفی باید زنت و سلام
 باید کرد هر که حضرت رسول جواب سلام با زنده آنگاه
 مهنه ما باشد آنگاه خط امام زاده کان سبزه حضرت
 رسول علیه السلام را بر دست و یک یک سلام میکردند و بار
 میکنند آنگاه امام زاده ابراهیم حیدر سلام بود و سبزه
 یک تریست حضرت زینت و سلام کرد آنگاه آوازی
 بود تریست شریف حضرت پیوسته صلوات الله علیه بر سر و آن است
 که حکایت اسلام با ولده ای با ولده ای و با ولده ای با ولده ای

امام زاده

چون امام زاده کان این سخن شنیدند هر یک یکبار دست
 چای امام زاده علیه السلام افشانند و بوسه کردند و از بوسه
 بیرون آمدند و همچنان میفرمودند تا بولایت سمرقند رسیدند
 فرود آمدند شبی که یک ماه محرم الحرام بود و زنت کینه
 کینه خانوون بنت امام موسی کاظم را در خواب دید
 در میان خواب که تریست آنگاه امام زاده صفای
 و بر از خواب بیدار کرد و گفت ای خواجه ابراهیم
 که علامت کرم در درختن خوبست کینه خانوون گفت
 ای جان برادر رحمت را دیدم که در میان آسمان زمین
 ایستاده بر سر چرخه مطهره نظر در زمین میگرداند و در وقت
 که در آن میگردانند در آن میگردانند

امام زاده و از وی ولایت و گرامت بر سر نهج است
 ولایت خراسان بر وی امامت میکردند از نامون آن
 علی بن ابی طالب روی بگردانیدند و چون نامون آن را شنیدند
 دید که کار از دست میرود آنگاه آن خرافا از او بگریخت
 درین گه بود که حضرت امام را شنیدند و حضرت امام
 از گریوی خبر داشتند و نام ولایت فرستاد و خیلی چشم
 از او لاد بر امامی که گمانه بودند تا با ولاد امام موسی کاظم
 آیا اولاد امام موسی کاظم بیشتر بود از آن جلد و زاده
 بر او شنیدند و صفای دیدند بودند و مهرزادستان
 ابراهیم بر جواب بود آنگاه از وی روایت میکنند که
 چون نام علی بن ابی موسی الرضا علیه السلام را شنیدند

امام زاده



علی رضای حاج آقا شیخ گفت ایضا الکبر و نوم را ابدل
 مند و اند و بر یکی زاده بری برسان چون این سخن
 شنیدند آن شب اهل بیت گفتند از صحبت یکدیگر
 بگریستند آسمان را و می گفید که در شهر بار غلو بود
 که چون زور غایتی نیوانام در آبی مقام داشتند و آن غلو
 نامزد بند یک سائین آلودند برست و گفت بر آن و
 بکافران گفتن که روز دوازده هزار و ششصد و هفتاد و ست
 از اولاد ابراهیم و لایب عربستان در ولایت قم آمدند
 و اگر این خلی پنجم که مای بیستم اگر بر سر آینه از شما
 یکی زنده نگذارند چون تا من الو شید الله و الغدیر
 تا این احوال را دانستند همان ششصد و هفتاد و ست
 سال است

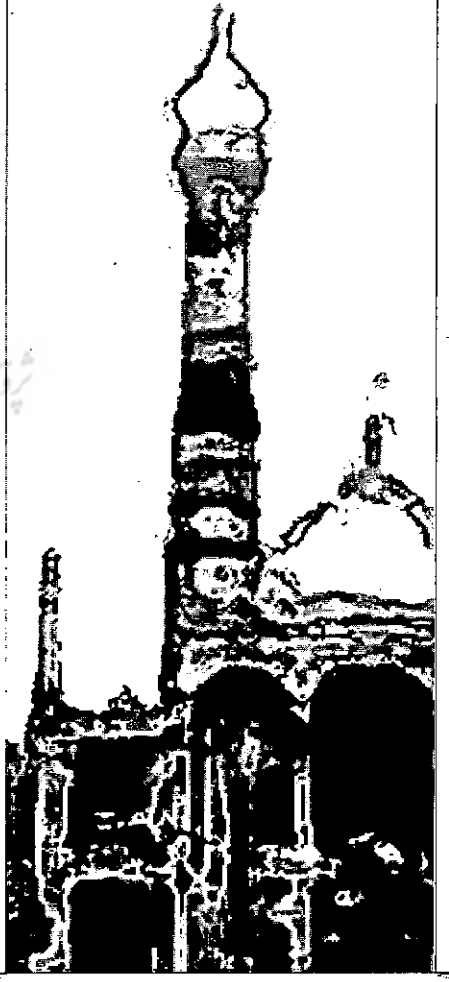
و این است

که از اجداد و هفتاد گفت این برادران دهم که کسک بسیار
 بر سر آینه آمدند چون روز شد خود شنیدنی اهل اللشم
 با فریب تیری بر آکس از غار بی بر سر امام زاده کان آقا
 و طریای کبوتر و زرد و سبزه بیا که در وقت عظیم استند
 کردند از بسیار سوری بسیار که گشت سبزی علی اللشم با جرمی
 بر از غار بی در رسیدند از بسبب و در حشک ضایع علی اللشم
 تا فریب چوین بی برادر مرد علی اللشم بود در بر سید و
 مشافعتان از بر دیار تا امام زاده کان رسیدند حکم علی
 در بیست اصلاً از روز امام زاده ابراهیم خدیوی شاه
 عیان گشت که اینست سخن بر طای بی تیر و اهل بیت
 در کینا و سوز و درد و آمانا علی اللشم استند در آن

و این است

در سبب انقضای علم را بر بردار و شنید کرد و نام بر از یک
 بعد حسن مشایقی برین و سعاد و ناله دیگر بزرگ یک هک
 ضایع فرود بی فرستد و ناله دیگر بزرگ یک سیاه گشت
 سخن آبی خا خال دگر گشت که چون ناله صنی شیخ رسد باید
 که سار از ابوت ایسان بر آوردید و ایستاد از موضع سار
 نقش نگذارید که برودن آید منقطع کند آنگاه ایاد
 و از آن بر سلاطین ایستادند و راه را بستند که در وقت
 که برودن از آنجا چون آنان ملوک این نوع بخود
 حکم جهان را هم را بگویند تا مدت شش ماه امام
 چون کان در موضع سار وقت ماند که گشتند از آن
 جوار هم که میگردید و در آن ویران شد و در آن

مرد و سلطان چون فرستادند و سخن خود کرد
 که سنا کاز عبد الی بن سید علی اللشم که نزدیک میان
 اللشم بود با لشکر از دست امام زاده ابراهیم گشتند
 آنها را و قاتل بر گشته بر گشته و خیز بر گشته آن
 بود که شش ماه مردم ولایت شهید بار از برای میسر
 فرزند و آنا اول کوه خند و آخرا لامر کوه خاری یاد
 چندند سبب گشت بر اهل بیت آن و چون شش ماه
 زاده کان متون شد علی اللشم علی و جرم و لرم
 موضع کوه که میگردید و در شش ایستادند که



استاد دکتر ناظرزاده کرمانی هنگام سخنرانی در پنجمین جشنواره تئاتر دانشجویان کشور سال ۱۳۶۹.

یادداشت‌ها

دکتر قاسم کاخی مدیر اسبق گروه نمایش دانشگاه تهران که در حال حاضر در فرانسه مشغول است.



بعد از اجرای نمایش «گل» در تالار اندیشه حوزه هنری به نویسندگی و بازی نصرالله قادری و کارگردانی سعید کیشن فلاح
 ایستاده: نصرالله قادری / بازیگر
 سعید کیشن فلاح / کارگردان
 فرهاد مهندس پور / عضو شورای نظارت
 نشسته: حسین عابد / مسئول واحد نمایش
 اصغر صحرانگرد / مسئول امور دفتر نمایش